

فهرست مطالب

۲	مقدمه: عناوین شرعی در مورد عالم
۲	فرق تطبیقات استعمال علم و ورع در عالم و معلم
۳	تطبیقات عرفی
۳	تطبیقات شرعی
۴	تخصیص به ذکر
۵	آنچه موجب انتظام علم و صلاح حال متعلم
۶	وجه شرعی انتظام علم و صلاح حال متعلم
۷	تغیر مصداق‌های قاعده اختلال نظام
۸	اقسام رفتارهای اجتماعی
۹	قاعده اول
۹	قاعده دوم
۹	نص شرعی یا حکم عقلی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه: عناوین شرعی در مورد عالم

استعمال علم، عناوین استعمال علم و قراء و.. به همان عنوانی که می‌گوید عالم ثوابش مؤکد است، عقابش مؤکد است، برمی‌گردد؛ یعنی درواقع عناوین ثابت شرعی را در حوزه کار عالم باهمان عناوین عام تأکید می‌کند، البته این نکته هم هست که قبلاً هم گفته شد که آنچه در روایات هم بود در باب مؤکدیت و ثواب و عقاب برای عالم بود ولی برای معلم یک مقدار تردید داشت. عین این داستان در اینجا هم هست که عالم دارد که یستعمل علمه. اما حالا این‌که به عنوان معلم هم یک جلسه خاصه‌ای دارد یا به عنوان جلسه درس باز تأکید بیشتری دارد. الکلام الکلام یعنی همان وجوهی که آن‌جا گفته می‌شد ممکن است تنقیح مناط بکند، اولویت اجرا بکند و ممکن است کسی قبول نکند. بنابراین این دو نوع تطبیق تفاوت‌هایش روشن شد و نکته آخر هم این است که هر دو، عناوینش در مورد عالم است این قسم اول عناوین شرعی در مورد عالم است. بله آن عناوینی که عرفی هست در مورد معلم هم هست که معلم و متعلم باید متواضع باشد در آن‌جا هم تطبیقات عرفی هست.

فرق تطبیقات استعمال علم و ورع در عالم و معلم

بین این دو نوع تطبیق چند فرق هست:

- ۱- این است که در تطبیقات استعمال علم و ورع و... مصادیق ثابت‌اند، انسان‌اند. ولی در نوع دوم مصادیق ممکن است ثابت باشد و ممکن است متغیر باشد،
- ۲- این‌که در تطبیقات استعمال علم و ورع و.. مصادیق، از نظر شرعی موضوعیت دارد ولی در معلم موضوعیت این دو مصداق است،
- ۳- در آن‌جا وظائف عالم به آن شکل است، عالم مصادیق ثابت دارد، ولی استعمال علم و... در معلم احتیاج به یک مؤونه‌های زائدی دارد. اما این نوع تطبیق مصداقی در عالم و هم معلم و متعلم الی‌ماشاءالله دارد این هم این وجهی که اینجا ذکر می‌شود.

تطبیقات مصداقی

آن‌هایی که به عنوان تطبیقات مصداقی است جداگانه عنوان موضوعیت ندارد بلکه فنی قضیه این است که یک عنوان شرعی آورده شود که آن ادب گرفته شود بعد در ذیل تطبیقاتش را بحث بکند؛ یعنی بعضی از این آداب این‌طور است

که ابتدا باید کلی‌اش گفته شود بعد در ذیلش تطبیقات موردبررسی قرار گیرد و احیاناً بعضی از تطبیقات با تحوّل علم و... مصادیق هم متحول می‌شود مثلاً معلم باید بهترین روشش را اعمال بکند که این عنوان عرفی و کلی است. یعنی عنوان «بهترین روش»، مصادیقش متغیر است، علم هم در آن تأثیر می‌گذارد. همه یک کارشناسی موضوعی می‌شود، اما عرفیت می‌خواهد.

تطبیقات عرفی

تطبیقات عرفی که گفته شد کار کارشناسی‌ها در خیلی از عناوین، حالت مصداقی پیدا می‌کند یعنی فرض می‌کند بگوید: «احسن الطرق» را استفاده بکند - اگر دلیلی هم داشته باشد که بعداً بحث خواهد شد. احسن الطرق مصداقش، علم را می‌دهد ولی علم، مصداقی که می‌دهد مصداق است نه این‌که به عنوان یک موضوع مستقل شرعی به آن توجه کند، پرداخت به مسائل باید به نحو فنی باشد. فنی‌ات آن هم این است که در تطبیقات عرفی یا آنجاهایی که جنبه‌های کارشناسی دارد آنچه در عنوان شرعی آمده، موضوع شرعی ادب است؛ یعنی اولاً بما هو هو مستقلاً ادب است و تطبیقاتش فقط در حد تطبیق است که احیاناً در معرض تغییر و تحول و دگرگونی قرار دارد آن وقت معنی ندارد که این‌ها قسیم هم قرار داده شود و بر آن تأکید موضوعی بکند. این در تطبیقات نوع دوم است.

تطبیقات شرعی

تطبیقات نوع اول که عنوان‌های شرعی است ناظر به مصادیق شرعی است مثل عنوان ولع؛ یعنی عالم باید ولع داشته باشد یا علمش را به کار بگیرد یا تقوا داشته باشد یا عناوینی که خودش ناظر به تکالیف دیگر است البته آنجا مصادیق ثابت است، آن مصادیق شرعی هم هست، در اینجا مؤکد است ولی بیشتر در حوزه کار عالم است، در معلم و... شاید کمتر باشد. منتهی آنجا هم ذکرش تطویل بلاطائل می‌شود یعنی کسی بخواهد ذکر بکند تطویل بلافائده می‌شود که بیاید به یکی بگوید این همان وظائف مؤمن را بشمارد و بگوید اینجا مؤکدش است این وظیفه مؤمن است عالم مؤکدش است. این را باید یک کاسه‌اش کرد؛ یعنی عالم این وضع را دارد به خاطر همان روایاتی که ثواب و عقابش را مضاعف کرده و هم این عناوینی که مصداقش اینجاست؛ یعنی می‌گوید عمل به علمش بکند، ولع داشته باشد؛ یعنی شرایط دینی بر مناسکش را، عباداتش را، اخلاقیاتش را رعایت بکند و بداند مسئولیت بیشتری هم دارد سرّ مسئولیت بیشترش هم همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد یک سرّ روان‌شناختی دارد که به خودش برمی‌گردد، سرّ اولش این است که علم قاطع عذرهاست؛ یعنی آن نورانیتی است که عذرهای را برمی‌دارد و حجت را تمام می‌کند.

سرّ دیگر هم آن حیثی است که در دیگران تأثیر می‌گذارد یعنی قلمروی نفوذ تأثیر عالم فقط خودش نیست دیگران هم هستند به لحاظ این دو جهت یک سلسله تکالیف و آدابی ذکر شده و بر آن تأکید شده است؛ یعنی وظائفی که عمومی است بر آن تأکید شده است. به لحاظ این که العلم نور و قاطع للحجة و دافع للعذر ولو این که هیچ کس هم از او الگو نگیرد، هیچ کس هم از او خبر نداشته باشد. بالاخره خودش عذر ندارد.

یکی هم از حیث این که دایره نفوذ تأثیر عقاب و ثواب فرد تابعی از آن دایره نفوذ و تأثیرش است خیلی مؤثر است و عالم می‌خواهد که الگو گیری دیگران در دایره نفوذش گسترش پیدا بکند این دو جهت ملحوظ در این هاست.

سؤالاتی وجود دارد که آیا امکان دارد در این مورد دو تا فلسفه‌ای که برای تأکید بر تکالیف دینی در عالم بر شمرده شد. آیا سرّش هردوی این هاست یا یکی از این هاست یا این که در موارد فرق می‌کند مثلاً در آداب خاصه هم که ذکر شده بعضی جاها به خاطر سرّ اول است و در بعضی جاها به خاطر سرّ دوم است به نظر می‌آید که این موارد تفکیک نباشد در آیات و روایات و تأکیدات هردو باهم ملحوظ است و به هر دو برمی‌گردد و آداب خاصه و وظائف خاصه هم که ذکر می‌شود به هر دو دلیل باهم است. جای تأمل بیشتر دارد این هم یک وجه و روش دیگری است که در اینجا به کار برده شده است.

و در تطبیقات مصداقی اصلاً ذکر موضوعی‌اش معنا ندارد و تطبیقات در نوع اول ذکر موضوعی‌اش معنا دارد ولی ضرورتی ندارد که همه آن‌ها را از نو برای عالم بگوید. باید یک کلام را به عنوان ادب بگذارد که کلاماً هو وظيفة للمؤمن یا ادب للمؤمن این برای عالم مؤکد است و عناوین‌ها در عالم مؤکد است.

تخصیص به ذکر

نکته‌ای که هست این که بعضی از علما که در کتب تعلیم و تربیت، تخصیص به ذکر می‌آورند این است که خود افراد می‌نشینند با استحسان خودشان بعضی چیزها را که در فلسفه‌های علم و عالم بیشتر کاربرد دارد را تصریح به ذکرش می‌کنند، مثلاً حسادت در فضای علم و عالم یک چیز شایع و رایجی است اینجا بر آن تأکید می‌شود یا مثلاً عالمی که دیگران را تحقیر کند. این‌ها یک نوع استحسنات است که بعضی چیزها را تأکید می‌کنند ولی تأکید خاص ندارد مگر این که عنوان کلی است که بیشتر مورد ابتلا قرار دارد، پس تخصیص به ذکر بعضی از تکالیف و وظائف برای عالم، وجه شرعی به آن معنا ندارد جزء این که بیشتر مورد ابتلا است.

اصل موضوعیت است آن چیزی که شارع می‌گوید یعنی اینجا با یک عنایت ویژه‌ای توجه می‌کند، این که گفته شود: شارع مصداق همان قاعده کلی را بیان می‌کند یا اینجا یک چیزی علاوه بر آن است. ظاهرش این است که هر دلیلی

یک چیز جدید می‌آورد و بیان جدید، موضوعیت جدید می‌آورد یعنی درواقع ما اینجا سه حالت دارد، یعنی دو حالت مفروض می‌شود یکی این‌که عناوین کلی که می‌گوید عالم باید ورع داشته باشد، استعمال علم بکند، همه این تکالیف بر او مؤکد می‌شود، یک دلیلی در خصوص عالم می‌گوید که ریا نداشته باشد یا حتی همان حسد را هم معنی می‌کند یا یک چیزی را توصیه می‌کند این امر دایر است بین این‌که گفته شود: آیا این مورد به عنوان مصداقی از همان قبلی است، یعنی کلی گفته ورع داشته باشد، مصداقش هم، این مورد است یا این‌که در اینجا علاوه بر آن تأکد یکسان نسبت به همه تکالیف، یک تأکد درجه سه‌ای هم دارد؟ قاعدتاً درجه سه را باید گرفت، و گفته شود که اصل موضوعیت است و بیان یک تأکید جدید شرعی دارد.

بیان کلی که شارع گفته این‌که یک بیان جدیدی می‌آورد و بر یک چیز خاصی انگشت می‌گذارد این اصل به اصطلاح تأسیسیت بیان است؛ یعنی اصل این است که هر بیانی حرف تازه‌ای می‌زند. این‌که امر بر تأکید شود یا بیان مصداق بشود این خلاف اصل عقلایی است. بنابراین نتیجه این‌طور گرفته می‌شود که بعضی از چیزها اگر مشمول این ولع مثلاً یا عمل به علم و... نباشد ولع عالم با دیگران یکسان خواهد بود. با توجه به روایاتی که تأکد ثواب و عقاب عالم یا عمل به علم یا ولع عالم را گفته‌اند اگر همه آن‌ها مشمول این عناوین باشند مؤکد درجه دو می‌شود و اگر در آداب عالم و... انگشت بر یک چیز خاصی گذاشته باشد آن تأکد جدید پیدا می‌کند این هم دو، سه نکته که ذیل این مطلب آورده شد که هر کدامش نکات مستقل و قابل توجهی است.

آنچه موجب انتظام علم و صلاح حال متعلم

وجه دیگری که در بعضی از بیانات مرحوم شهید آمده این است که «ما یوجب لانتظام العلم و صلاح الحال»^۱ که در صفحه ۹۵ دارد که «إذا تکمل الطالب و تأهل للاستقلال بالتعليم و استغنی عن التعلم فینبغي أن يقوم المعلم بنظام أمره فی ذلک»^۲ او را راهنمایی بکند، کارش را مرتب بکند، زمینه برای تعلیم و تدریسش فراهم بکند «و یمدحه فی المحافل و یأمر الناس بالاشتغال علیه و الأخذ عنه»^۳ اگر هم خلاف بکند آن را هم تذکر می‌دهد و بعد دارد که «و نحو ذلک مما له مدخل فی إقبال الناس علی التعلم منه فإن ذلک سبب عظیم لانتظام العلم و صلاح الحال»^۴ ذلک در کل

۱ - منیة المرید؛ ص ۲۰۲

۲ - همان.

۳ - همان.

۴ - همان.

این آداب می خورد. که وقتی شاگردی قابلیت دارد او را ترویج و تبلیغ بکند و وقتی هم از حدود خودش تجاوز می کند به نوعی توجه داشته باشد در آخر دارد که چرا این ها را گفت؟ این ها که دلیلی شرعی ندارد. می گوید: «فإن ذلک سبب عظیم لانتظام العلم و صلاح الحال»^۵ چرا فقیه باید بگوید خوب است که این کار را بکند؟ برای اینکه این مایه نظم علم و حوزه تعلیم و تعلم و مصلحت اوضاع و احوال اجتماعی است، یعنی ایشان درواقع بر اساس آن مصلحت اجتماعی و انتظام امور می فرمایند که این ادب خوب است، با این که جایی روایت ندارد و البته با یک فاصله ای فرمودند: «و مرجع الأمر کله إلی أن المعلم بالنسبة إلی المتعلم بمنزلة الطیب...»^۶ که این قسمت جدا گردیده شد.

وجه شرعی انتظام علم و صلاح حال متعلم

اما آنچه «یوجب لانتظام العلم و صلاح الحال» لازم است کمی بررسی شود که آیا یک وجه شرعی می توان برایش درست کرد یا نه؟ در اوائل بحث قضا راجع به قاعده اختلال نظام که یکی از ادله وجوب قضا تلقی شده است می گویند: قضا واجب است به خاطر این که کسانی متصدی قضا نشوند که نظام معیشت مردم اختلال پیدا کند کار به نظام حکومتی ندارد کار به نظام زندگی مردم دارد که معیشت مردم مختل می شود این قاعده ای در نظام است که گاهی به دو تعبیر آورده می شود. گاهی می گویند: «وجوب حفظ نظام» و گاهی می گویند: «حرمت اختلال نظام». هر دو تعبیر آمده است؛ یعنی وجوب حفظ نظام یا حرمت اختلال نظام که این قاعده مبنای بسیاری از احکام در شرع است از جمله بسیاری از واجبات کفایی که قضا هم واجب کفایی است، نانوائی واجب کفایی است، مشاغل مورد نیاز جامعه، واجب کفایی است همه این ها به این قاعده برمی گردد.

خیلی از این تکالیف و حرفی که در جامعه دیده می شود به نحوی واجب کفایی است. مبنایش هم این قاعده است که می گوید: «لولا... لاختل النظام» چون اختلال نظام می شود کسانی باید متصدی این امر بشوند. منتهی آن وقت در خود دلیل گفته که این دلیل بیش از کفایت نمی رساند چون دلیل می گوید من نظم می خواهم، دفع هرج و مرج را می خواهم، چگونه؟ این دیگر خصوصیت ندارد. نتیجه دلیل واجب کفایی می شود حالا این بحث از یک نقطه ای شروع شده تا به این قاعده برسد.

۵ - همان.

۶ - همان.

تغییر مصداق‌های قاعده اختلال نظام

در مورد این قاعده یک نکته این است که آنچه عقل می‌فهمد همان انتظام اجتماعی است و دفع اختلال نظام و هرج و مرج است. اما از نظر مصداق‌ها، پیش‌تعیینی نه در خود حکم عقلی و نه در شرعی است بلکه مصداق‌ها متغیر است. یک وقتی ناوایی به سبک ناوایی سابق لازمه زندگی بشر است که آن واجب کفایی است. و یک وقتی ناوایی به آن مفهوم اصلاً از زندگی برمی‌افتد یا قضا هم همین‌طور است. ممکن است بشر به یک سیستمی از زندگی برسد که دیگر نیاز به قضا نداشته باشد. درواقع کل باب قضا بی‌مصدق بشود؛ یعنی از اصل وجوب دیگر مصداق ندارد و هیچ ابایی هم از آن نیست این‌که یک کتاب بزرگ فقهی بی‌مصدق بشود هیچ چیزی ندارد. بنابراین در این قاعده تعیین مصداق نشده است، مصداق‌ها فوق‌العاده متغیر است. البته ممکن است قرن‌ها یک چیزی مصداق باشد ولی یک وقتی عوض بشود که در عناوین انتظام اجتماعی یا عنوان ثانوی هم هست که خیال می‌شود که عنوان ثانوی یعنی عنوانی که در ضرورت‌ها مثل اکل میته است با این‌که همیشه عنوان ثانوی اکل میته نیست که یک موقعیت کاملاً چندروزه پیدا بکند و تمام شود. بلکه عنوان ثانوی یک ضرورت‌هایی است که در حد ضرورت‌های موجود نیست، بلکه یک ضرورت‌های اجتماعی، عام و گاهی هم مصداق‌های چندین قرنه دارد که حاکم و ثابت است؛ یعنی عنوان ثانوی در آن دایره ضیقی که در تلقی‌های ماست نباید تلقی کرد. به‌هرحال این یک بحثی است که مصداق‌هایش متغیر است شرعیت این قاعده طبق قاعده ملازمه است که «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» که یکی از موارد «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» همین‌جاست که عقل می‌فهمد که هرج و مرج در جامعه نباید باشد که منشأ ریختن خون مردم و به هم ریختن نظام اجتماعی و اختلال معیشت مردم شود. این دریافت مستقل عقل به صورت بدیهی است و قدر متیقن «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» در این احکام است؛ یعنی مستقلات عقلیه است که در سلسله این احکام قرار دارد؛ منتهی یک شواهدی هم در شرع هست که شارع هم آن را قبول دارد مثل همان روایات حفص بن غیاث که می‌گوید در بازار مردم که می‌روید وقتی کسی یک چیزی خرید، می‌گوید مال من است و پاک است. باید به آن عمل کرد چرا؟ برای اینکه اگر این نباشد اختلال النظام پیش می‌آید و اصلاً نمی‌شود زندگی کرد، گاهی بر تطبیقاتی در روایات شرعی ظاهری هم آمده که این قاعده را برای مصادیقی تطبیق دادند اگر این تطبیقات هم نبود در این روایات حفص ابن غیاث که روایات خیلی مشهوری است در بینه و... و یکی دو روایت دیگر هم نبود باز این قاعده را مورد قبول بود. این قاعده اختلال نظام است که جنبه شرعی‌اش همین حکم عقل است اگر کسی آن موارد را بپذیرد شرعی می‌شود؛ منتهی عنوان ثانوی است با مصادیقی که خیلی انعطاف در آن هست. این قاعده در همان قواعد فقهی مرحوم بجنوردی هم بحث شده است

که خیلی سردست و صریح است چون خیلی حرف‌ها در آن قاعده هست و با این بحث‌های حکومتی و... خیلی ارتباط ندارد که آنچه موجب حفظ نظام می‌شود، اعمالی که با نظم زندگی ارتباط پیدا می‌کند به چند دسته تقسیم می‌شوند. نظیر همین واجب و مستحب و مباح و.. است. اگر بعضی از رفتارها نباشد نظام معیشتی اختلال پیدا می‌کند و رکن و مقوم برای انتظام امور اجتماعی است. بعضی از کارها و رفتارها و نظام‌ها و سیستم‌ها، محسن نظام اجتماعی است، تحسین می‌کند و راندمان بهتری به آن می‌دهد، بعضی رفتارها هم نسبت به این امر حالت خنثی دارد و چیزی ندارد. به عبارت دیگر بعضی از رفتارهای ما مقوم انتظام اجتماعی است که ترکش مخل است بعضی از رفتارها محسن نظم اجتماعی است که ترکش موجب پایین آمدن راندمان کار و سازوکار اجتماعی می‌شود و بعضی هم در این حد تحسین نمی‌رسد مساوی است چه باشد یا نباشد خیلی فرقی نمی‌کند.

اقسام رفتارهای اجتماعی

رفتارهای اجتماعی به پنج قسم تقسیم می‌شود

- بعضی از اعمال مخل نظم اجتماعی است؛
- بعضی رکن و مقومش است؛
- بعضی هم درجه‌ای از اخلال را می‌کند ولی نه در آن درجه‌ای که کل معیشت را به هم بریزد؛
- بعضی هم محسن نظم اجتماعی است. عین همان ملاکات احکام خمس است، همه رفتارهای اختیاری ما به لحاظ برپایی یک انتظام زندگی و معیشت، یکی از این پنج حالت را دارد، یا مخلش است یا مقومش است یا درجه پایین‌تر از مخل و مقوم که راجحش محسن می‌شود یا این‌که در حدی درجه انتظام را پایین می‌آورد؛
- پنجم هم همان حالت تساوی است.

در آن قاعده گفته شد همان‌طور که عقل حکم مستقل به وجوب حفظ نظام و حرمت اخلال به نظام دارد در این حکم عقل که مشهور است این در آن همان اموری که مخل است یا مقوم است می‌گوید واجب است این را انجام دهی یا حرام است، در درجه الزامی است که اگر حکم عقل بیاید، در اخلال یا در قوام پیدا کردن جامعه، تأثیر مثبت واضح قطعی می‌گذارد. این مصداقی از یک بخشی از قاعده است که مطرح بوده و فقها هم قبول دارند ما این حرف را در اینجا می‌گوییم که عقلمان عین این‌که آن حرف را می‌زند در درجه دوم هم همین حرف را می‌زند و می‌گوید: با آن کارها، رفتارها، نظام‌بخشی، سیستم‌دهی و... که منشأ می‌شود که نظام زندگی مردم بهتر شود و زندگی نظم و نسق بهتری پیدا

بکند که عقل می‌گوید: این‌ها رجحان عقلی دارد، که نمی‌شود منع کرد. قاعده ملازمه هم اختصاص به احکام الزامی ندارد، بلکه آنجاهایی که ترجیحی هم هست را هم می‌گیرد. چون ملاک قاعده ملازمه یکسان است و لذا با توجه به این مقدمات دو قاعده یا سه قاعده در این‌جا وجود دارد که دو قاعده‌اش روشن است:

قاعده اول

یک قاعده این است که آنچه موجب حفظ نظام یا موجب اخلال نظام می‌شود در حدی که اگر نباشد، رکنی نیست در آن‌جا این قاعده وجوب عقلی و حرمت عقلی می‌آورد برای کارهای مقوم نظام اجتماعی می‌گوید واجب است مخلص راهم می‌گوید حرام است. قاعده ملازمه هم این وجوب و حرمت را هم شرعی می‌کند.

قاعده دوم

قاعده دوم این است که آنچه محسن نظام اجتماعی یا منزل درجه اوست سطح او را پایین می‌آورد آن هم یک حکم ترجیحی اثباتی و نفی‌ای است که عقل می‌فهمد و واقعاً هم درک مستقل بشر است و شرع هم این را تأیید می‌کند این چیزی است که به نظر می‌رسد این قاعده هم درست است. اگر این قاعده درست باشد آن وقت در مانحن‌فیه خیلی تأثیرات می‌گذارد. به نظر منظور شهید به انتظام علم و صلاح حال و... در اوج ارتکازشان یک چیزی است که به نظر ما می‌رسد. یعنی کارهایی که ادب و وظائف و تکالیف و نظام دهی که منشأ این می‌شود که زندگی نظم و نسق پیدا بکند، روابط معلم و متعلم، سیستم پیدا بکند و راندمان بهتری پیدا بکند اصلاً مصداق‌ها را هم ایشان مثال می‌زند و می‌گوید: این موجب می‌شود که رواج پیدا بکند، اوضاع و احوال، درست شود. این‌ها درواقع مصداق آن قاعده دوم عقلی است که با قاعده ملازمه، شرعی می‌شود.

نص شرعی یا حکم عقلی

در خود قاعده حفظ نظام نص شرعی نداریم بلکه حکم عقلی است. گفته می‌شود این‌که شرعی نگفته، به خاطر این‌که دریافت عقل بوده و هر بشری می‌فهمیده و شرع هم این را طبق قاعده ملازمه قبول دارد. الان مبنایی بحث می‌شود والا به نظر ما این قاعده ملازمه از ملاکات شرعی احکام می‌باشد چون از پاره‌ای از دیدگاه‌ها همین مطالب به خاطر بحث قلمروی دین و... مقداری محل تأمل است؛ ولی آن مبانی سنتی و کلاسیک مورد قبول ما هست. به نظر می‌رسد که آن قاعده هم الزامی‌اش و هم ترجیحی و رجحانی‌اش درست است. اگر این درست شد آن وقت می‌توان

خیلی از این مطالب را به عنوان ادب و وظیفه و... آورد و این نظام‌های آموزشی که طراحی می‌شود که اگر نباشد، جامعه مختل می‌شود؛ ولی خیلی کار را بهتر می‌کنند. این را فرض بگیرید این کارهایی را که در جامعه انجام می‌شود که باعث عزت مسلمانان می‌شود مثل عنوان دفاع از مسلمانان یا استقلال و عناوین ثانوی دیگر هم نیست. به نظر ما خود این فی حد نفسه عنوان است. این راهی است که می‌شود پذیرفت؛ منتهی این راه این تذکرات را دارد که یک عنوان کلی است و مصداق‌ها هم هیچ‌کدام شرعی نیست. بلکه مصداق‌ها متغیر است، متحول است و در مصداق‌ها هم عرف و هم کارشناسی نظر می‌دهد که آیا از دید عرفی و کارشناسی این محسن التزام امور هست یا نیست؟ فقط در همین حد که یک قاعده کلی و عقلی است که شرع هم آن را پذیرفته و قاعده‌اش شرعی است؛ اما مصادیقش در حد مصداق شرعی است با آن توضیحاتی که در تطبیق بحث قبل بیان شد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.